

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جواب مرحوم آخوند به اشکال معارضه

مرحوم آخوند (قدس سره)^[1] از این اشکال معارضه یک جوابی را در حاشیه رسائل دادند و جواب دیگری را در متن کفایه ذکر کردند. در حاشیه رسائل ایشان می‌فرمایند: مسئله‌ی استصحاب حرمت تعلیقیه بر استصحاب حلیت حکومت دارد، برای اینکه شک در اباحه بعد الغلیان مصوب از شک در حرمت معلّقه‌ی قبل الغلیان است و استصحاب حرمت مستلزم این است که اباحه بعد الغلیان است.

در ادامه این مطلب را بیان می‌کنند که اگر چه این استلزام و این ترتب عقلی است. یعنی ما بگوئیم حرمت معلّقه مستلزم نفی اباحه است و عقلاً حرمت بر او مترتب می‌شود نفی اباحه، اما می‌فرمایند ما یک قاعده‌ای را به شما یاد بدهیم و آن قاعده این است که «الاثّر العقلي المترتب علی الاعم من الحكم الواقعي و الظاهري يترتب علی المستصحب». می‌فرمایند اگر یک اثر عقلی هست، اگر منحصر به حکم ظاهری باشد اینجا با حکم ظاهری اثبات نمی‌شود، با اصل عملی اثر عقلی منحصر به حکم ظاهری اثبات نمی‌شود اما اگر یک اثر عقلی اعم از حکم واقعی و ظاهری باشد، یعنی چه این حکم واقعی باشد و چه این حکم ظاهری باشد این اثر عقلی برایش مترتب است.

اینجا می‌فرمایند اصل مثبت مما لابد منه است و در ما نحن فیه نفی الاباحه یک اثر عقلی است چه این حرمت ظاهریه باشد، حرمت ظاهریه نمی‌تواند اثبات کند اثر عقلی را، اما اگر گفتیم نفی اباحه هم اثر برای حرمت ظاهریه است و هم اثر برای حرمت واقعی، اینجا حتماً اثبات می‌شود.

بعبارة آخری می‌فرمایند آنچه که در اصل مثبت شنیدید که با اصول عملیه ثابت نمی‌شود و مثبتات اصول حجّیت ندارد آن آثار عقلیه‌ای است که منحصر بر خود آن حکم ظاهری مستفاد از اصول عملیه باشد اما اگر یک اثر لازم اعم است، اعم از حکم واقعی و حکم ظاهری هست ایشان می‌فرمایند اینجا این اثر عقلی بار می‌شود، اگر در یک موردی مستصحب طوری بود که سواءً کان حکماً ظاهرياً أم حکماً واقعياً، این اثر برایش بار می‌شود، می‌فرماید وقتی چنین لازم اعمی داریم اینجا مانعی ندارد ما این اثر را می‌آئیم مترتب می‌کنیم.

سؤال:....؟

پاسخ استاد:

اگر ما به وسیله یک اصل، موضوعی را اثبات کردیم و این موضوع لا محاله این اثر عقلی برایش مترتب است، اینجا آن اثر می‌آید.

سؤال:....؟

پاسخ استاد:

امام می‌فرمایند این کلام آخوند در کفایه روحش برمی‌گردد به همان حاشیه رسائل و به نظر من تمام اختلاف در همین جاست و اینها دو جواب است.

فرمایش مرحوم آخوند این است که اگر یک لازمی اعم است، «لكن الأثر العقلي المترتب على الأعم من الحكم الواقعي و الظاهري يترتب على المستصحب»، در بعضی تعابیر این است که می‌گویند: لازم اعم؛ یعنی اعم از حکم واقعی و ظاهری که ما یک مثال دیگری برایش به نام وجوب امتثال ذکر کردیم. بگوئیم لازمه‌ی فرمایش آخوند این است که یک جایی ما یک لازمه‌ی عقلی برای مستصحب داشته باشیم که این لازمه‌ی عقلی حکم ظاهری باشد اما این لازم لازم عقلی حکم واقعی نباشد.

یک بیان این است که بگوئیم در یک جایی اگر ما آمديم یک حکم ظاهری آوردیم، اما آنجا اصلاً واقعی نباشد، بگوئیم یک حکم ظاهری داریم اما واقعی نداریم - مثل خیلی از مواردی که حکم ظاهری مخالف با حکم واقعی در می‌آید، یا واقعش مخالف با این باشد - آنجا اگر این حکم ظاهری یک لازم عقلی پیدا کرد، فرض کنید در مثال استصحاب رمضان؛ اگر گفتیم دیروز شهر رمضان بوده، امروز شک می‌کنیم آیا از شهر رمضان هست یا نه؟ استصحاب می‌کنیم بقاء رمضان را، بنا بر اینکه استصحاب در زمانیات جریان پیدا کند یا مثال زمان بزنیم بگوئیم تا نیم ساعت پیش روز بوده، الآن شک می‌کنیم روز است یا نه؟ شما اینجا استصحاب می‌کنید بقاء یوم را، استصحاب بقاء یوم یعنی چه؟ این لازمه‌ی عقلی‌اش این است که هنوز خورشید غروب نکرده، می‌گوئیم این استصحاب این را اثبات نمی‌کند، استصحاب بقاء یوم برای شما اثبات می‌کند که الآن باید روزه‌دار باشید یا الآن باید امساک کنید، اما اثبات نمی‌کند که الآن غروب نکرده و چه بسا ممکن است در واقع خورشید غروب کرده باشد. اینجا شما یک لازم عقلی فقط برای حکم ظاهری دارید، می‌گوئید اگر ظاهراً روز باشد عقل می‌گوید ظاهراً خورشید غروب نکرده، ولی واقعاً غروب کرده یا نه؟ شاید کرده باشد و شاید هم نکرده باشد.

کبری را بپذیرید، اصلاً اینکه از کجا احاطه‌ی به واقع داریم. یعنی کسانی که می‌گویند اصل مثبت حجّیت ندارد لا محاله این استثنا را باید بزنند بگویند اگر یک اثر غیر شرعی لازم است اعم از حکم واقعی و حکم ظاهری باشد اینجا حتماً اثبات می‌شود. حالا ما هنوز نقدی بر فرمایش آخوند نکردیم.

مسأله خوف

هفته گذشته راجع به مسئله خوف از خداوند تبارک و تعالی نکات مختصر و اجمالی عرض کردیم، گفتیم وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم واقعاً یکی از علائم ایمان این است که مؤمن صباحاً و مساءً خائف باشد. «لا یصبح إلا خائفاً و إن کان محسناً» که این خیلی مهم است. یعنی انسان در عین اینکه می‌بندد به حسب ظاهر گناهی نمی‌کند، ما گاهی اوقات خودمان را (خودم را عرض می‌کنم) فریب می‌دهیم می‌گوید صبح از خواب بلند می‌شویم نماز می‌خوانیم و بعد به درس می‌آئیم و تا ظهر به منزل برمی‌گردیم و باز استراحت و مطالعه و درس تا شب و همینطور تا فردا این چرخه تکرار می‌شود، پس ما گناهی نکردیم! به حسب ظاهر خودمان را محسن بدانیم، حضرت فرمود: ولو اینکه انسان خودش را محسن بداند اما باز باید خائف باشد و بیان کردیم

بیان خوف این است که انسان همیشه هم نسبت به گذشته‌اش خائف باشد که خدا با او چه خواهد کرد. نسبت به اعمال گذشته‌اش، چه سؤالاتی از او خواهد پرسید؟ چه کارهایی باید انجام می‌داده که انجام نداده و هم نسبت به آینده که چه چیزهایی و چه مهالکی و مصائب و بدبختی‌هایی در انتظار انسان هست که شاید انسان تصوّرش هم نکند، این مفاد بعضی از روایات بود.

یک روایتی را باز در کافی^[2] شریف جلد دوم صفحه 67 در باب خوف و الرجاء، حارث بن مغیره از پدرش از ابی عبدالله(علیه السلام) نقل می‌کند، می‌گوید پدرم به حضرت عرض کرد «ما کان فی وصیة لقمان؟»، در وصیت لقمان به پسرش چی بود؟ فرمود: «کان فیها الاعاجیب»، چیزهای خیلی مهم و عجیبی بود. یعنی وصیت‌های کلیدی، وصیت‌های سرنوشت‌ساز، بعد فرمود: «و کان أعجب ما فیها أن قال لإینه» عجیب‌ترین چیزی که در آن وصیت بوده این است «لقمان قال لإینه خفی الله عزوجل خيفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک» لقمان به پسرش فرمود طوری از خدا بترس که اگر روز قیامت تمام خوبی‌های ثقلین را، یعنی خوبی‌های دنیا و آخرت، یا خوبی‌های جن و انس را، یعنی یک انسانی به اندازه‌ی تمام جن و انس اگر خوبی کرده باشد و همراه خودش به قیامت ببرد بگوید ممکن است خدا باز من را عذاب کند «وارجل الله رجاءاً» از آن طرف – چون خوف که می‌گوئیم باید رجاء هم در کنارش باشد – طوری به خدا امید داشته باش که «لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک» اگر به اندازه‌ی ذنوب ثقلین گناه کردی خدا تو را رحمت می‌کند و می‌آمرزد. «ثم قال ابو عبدالله(علیه السلام) کان أبی – امام باقر(علیه السلام) – يقول لیس من عبد مؤمن إلا و فی قلبه نوران، نور خيفة و نور رجاء»، در انسان هم باید خوف و هم رجاء باشد، «لو وزن هذا لن یزد علی هذا» هیچ کدام نباید سنگین‌تر از دیگری باشد.

این نکته را برای این از روایت استفاده می‌کنیم که معمولاً ما اگر یک گناهی مرتکب شده باشیم، یک لغزشی کرده باشیم، قصوری، تقصیری داشته باشیم، اینجا می‌گوئیم حالا باید از خدا بترسیم، خدا می‌خواهد در قیامت با ما چکار کند در مقابل این گناه و لغزشی که کردیم، در مقابل این تهمت و ناسازی که گفتیم، این حرفی که زدیم. واقعاً ما طلبه‌ها باید خیلی مراقبت کنیم در همه‌ی امورمان.

این داستان را عرض کنم؛ یکی از بزرگان حوزه گفته بود یک وقتی مرجع تقلیدی در یک جایی وارد شد و من یک نگاه مستهزانه کردم و حتی سلام هم به او نکردم روی انتقاداتی که به او داشتم. می‌گفت در یک جمعی هم بود به طوری که برای دیگران هم مشهود بود. گفتم خودم بزرگ شدم (البته آن عالم هنوز هست) و به عین همان قضیه برای خودم اتفاق افتاد که در یک جمعی از طلبه‌ها روی اشکالی که به من داشت یک نگاه مستهزانه در حضور همه به من کرد و حتی سلام هم نکرد. اینکه می‌گویم برای این است که خیلی مراقبت کنیم، اگر بنا باشد که اینطور اثر در دنیا داشته باشد این آثار آثاری است که ما گاهی اوقات از کنارش سطحی عبور می‌کنیم، می‌گوئیم یک حرفی زدیم و یک چیزی گفتیم.

یک آقایی از همین طلبه‌ها یک حرفی پشت سر ما زده بود، یک کسی آمد برای من گفت. من گفتم از قول من بگو تو قیامت چه جوابی خواهی داشت؟ آن آقا گفت که من پیغام شما را رساندم که فلانی می‌گوید تو قیامت چه جوابی داری؟ واقعاً یک حرفی زد که کاش من نشنیده بودم. گفت: به من گفت: که من اینقدر وزر و وبال دارم این یکی هم روی آن! ببینید آدم به کجا می‌رسد! به این معناست که قیامت را قبول نداریم. به این معناست که خوف از خدا نداریم. خدا را نمی‌شناسیم. آدمی که می‌گوید وزر و وبال خیلی روی شانه‌ام هست و این یکی هم روی آن! من خیلی ترسیدم و برایش دعا کردم که خدا هدایتش کند و از این روحیه نجاتش بدهد. چرا آدم به اینجا می‌رسد؟ برای اینکه یک لغزش می‌کند یا اصلاً لغزش نمی‌کند روایات می‌گوید اگر لغزش هم ندارید خائف باشید! چه برسد به اینکه انسان لغزش داشته باشد! مراقبت کنیم اگر دیدیم یک لغزشی داشتیم زود به فکر بیفتیم راه حل برایش پیدا کنیم، چاره‌جویی کنیم، استغفار، توبه، انابه است، روزه گرفتن است، التماس به خدای تبارک و تعالی است.

انسان هر چه خائف باشد حدیث نفس‌اش بین خودش و خدا زیاد خواهد شد، این یکی از علائمش هست، در خلوت (نه در دل شب) که انسان خودش هست و خودش اولین چیزی که به فکرش می‌آید چیست؟ آیا به این فکر هست که من چه موقعیتی در

روایت هست از امام صادق (علیه السلام)^[3] که فرمود «إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الذِّكْرَ»، این مربوط به مصیبتی است که ما طلبه‌ها داریم، «لا یَکُونانِ فی قَلْبِ الخائفِ الرَّاهِبِ»، اینکه آدم بخواهد در نزد مردم بزرگ شود و نامش بر سر زبان‌ها بیفتد، در تریبون‌ها برده شود، چهره شود، مشهور شود، حضرت می‌فرماید آدم خائف حبّ شرف و ذکر ندارد.

خودمان را واقعاً فریب ندهیم وقتی خلوت هستیم می‌بینیم که فکر این هستیم که دنیايمان را آباد کنیم و فکر آخرتمان می‌افتیم، اول چیزی که به فکر می‌افتیم چیست؟ باید خودمان را تربیت کنیم، اصلاً دنبال این باشیم که یک وقت خلوتی بلا فاصله گیرمان بیاید و شروع کنیم با خدا ارتباط برقرار کنیم، حالا نه به نحو نماز و ... که آن یکی از مصادیق اعلی است همین که انسان نجوا کند، خودش را موعظه کند، با خدا صحبت کند، خوف در درونش ببیند هست نیست، اگر این شد دیگر دنبال دنیا نمی‌رویم، دنبال حبّ مقام، جاه و دنیا طلبی نخواهیم رفت. خداوند همه‌ی ما را از خائفین قرار بدهد. ان شاء الله.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ فقال المُحقِّقُ الخراساني رحمه الله في «تعليقته» ما محصله: إِنَّ الشَّكَّ في الإباحة بعد الغليان مُسبِّبٌ عن الشَّكِّ في حرمة المُعلَّقة قبله، فاستصحاب حرمة كذلك المُستلزم لنفي إباحته بعد الغليان يكون حاكماً على استصحاب الحليّة، و الترتّب و إن كان عقلياً لكنّ الأثر العقليّ المُترتّب على الأعمّ من الحكم الواقعيّ و الظاهريّ يترتّب على المُستصحب، فيكون استصحاب الحرمة حاكماً عليه بهذه الملاحظة.

و بالجملة: أن استصحاب الحرمة التعليقيّة تترتّب عليه الحرمة الفعلية بعد الغليان، و ينفي الإباحة بعده؛ لأنّ نفي الإباحة لازم عقلي للحكم بالحرمة الفعلية أعمّ من أن تكون واقعية أو ظاهريّة، فيرتفع الشكّ المُسبّبي. (الاستصحاب، النص، ص: 139 از حاشية الآخوند على الرسائل: 208 و 209).

[2] □ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مَنْصُورٍ بْنِ يُونُسَ عَنْ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ أَوْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ قَالَ كَانَ فِيهَا الْأَعَاجِيبُ وَ كَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتُهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَ ارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتُهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَانَ أَبِي يَقُولُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا [وَ] فِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورٌ خِيفَةٍ وَ نُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا. (الكافي ط - الإسلامية)، ج2، ص: 67)

[3] □ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الذِّكْرِ لَا يَكُونانِ فِي قَلْبِ الخائفِ الرَّاهِبِ. (الكافي ط - الإسلامية)، ج2، ص: 69)